

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی نیرودی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال نهم - سال تحصیلی ۹۱-۹۲

جلسه ۴۷ - دوشنبه ۹۱/۱۰/۲۵

اصالة الاشتغال

مراد از اصالة الاشتغال که از آن به احتیاط نیز تعبیر می‌شود آن است که مکلف علم به تکلیف دارد اما نمی‌داند این تکلیف در چه چیزی تجلّی و بروز پیدا می‌کند، که خود دارای دو صورت است: گاهی نوع تکلیف و الزام مشخص است؛ به عنوان مثال مکلف می‌داند خداوند در روز جمعه نمازی را واجب کرده و اصل وجوب معلوم است اما مکلف نمی‌داند این وجوب متعلق به نماز جمعه است یا ظهر. و گاهی فقط اصل الزام و به تعبیری جنس الزام روشن است؛ مثلاً مکلف علم دارد یا دعا عند رؤیة الهلال واجب است یا تراشیدن ریش حرام است، در این صورت علم اجمالی به الزام وجود دارد اما مکلف نمی‌داند این الزام در ضمن وجوب محقق شده است یا در ضمن حرمت، و مردّد میان وجوب و حرمت است.

بنابراین در اصالة الاشتغال این بحث مطرح است که هرگاه مکلف حداقل جنس الزام را بداند ولی نداند این جنس در ضمن چه فردی محقق است، چه وظیفه‌ای برعهده خواهد داشت.

نمایی کلی از مباحث اصالة الاشتغال

مبحث اصالة الاحتیاط به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود:

الف) یک بخش مربوط به دوران امر بین متباینین است؛ مثلاً علم اجمالی وجود دارد که نمازی در جمعه واجب است اما معلوم نیست که آن واجب، نماز جمعه است یا نماز ظهر. در این مثال هر چند نماز

جمعه و ظهر شباهت‌هایی به یکدیگر دارند اما هر کدام واجب مستقلاً هستند و جدای از هم هستند و دو مرکب متباین و بیگانه نسبت به یکدیگر می‌باشند.

ب) بخش دیگر این مبحث، مربوط به دوران امر بین اقل و اکثر است. در این حالت، معلوم دائر بین وجوب اقل یا اکثر است؛ مثلاً مکلف علم به وجوب دارد اما نمی‌داند این واجب، ده جزئی است یا یازده جزئی است.

بحث دوران امر بین اقل و اکثر نیز خود به دو بخش تقسیم می‌گردد:

۱- اقل و اکثر استقلالی؛ ۲- اقل و اکثر ارتباطی.

مقصود از اقل و اکثر استقلالی آن است که: هر چند امر دائر بین اقل و اکثر است اما اگر مکلف اقل را اتیان کند، هر چند اکثر را اتیان نکند اما همان مقدار اقل می‌تواند صحیح و به اندازه‌ی خود مجزی باشد و اگر فی‌الواقع اکثر واجب باشد دارای وجوبی مستقل است و نیابردن اکثر ضربه‌ای به صحت اقل نخواهد زد.

مثلاً اگر کسی نداند که آیا هزار تومان به زید بدهکار است یا هزار و صد تومان، روشن است که امر او دائر بین اقل و اکثر است، اما اگر این شخص اقل را بیاورد و هزار تومان را ادا کند به اندازه‌ی هزار تومان بری‌الذمه خواهد شد حتی اگر فی‌الواقع هزار و صد تومان بدهکار بوده است؛ آنچه بر ذمه‌ی او باقی می‌ماند تنها صد تومان خواهد بود.

در بحث اقل و اکثر استقلالی چندان مسئله‌ای وجود ندارد و آن را مجرای براءت می‌دانند و به آن بعداً اشاره‌ای خواهد شد.

اما در اقل و اکثر ارتباطی اگر در متن واقع اکثر دارای وجوب باشد و مکلف، اقل را اتیان کند اثری بر اقل مترتب نمی‌شود. فرض کنید واجبی که بر عهده‌ی مکلف است مردّد بین ده یا یازده جزء باشد و در متن واقع، مرکب از یازده جزء باشد، حال اگر مکلف ده جزء را اتیان کند و جزء یازدهم را ترک کند اتیان ده جزء فایده‌ای نخواهد داشت و اثر مورد نظر جاری نخواهد بود.

به عنوان مثال اگر در صوم تردید حاصل شود که آیا باید از شش مُفطر اجتناب شود یا چهار مُفطر، و در متن واقع شش مُفطر واجب الاجتناب باشد اما مکلف از چهار مُفطر اجتناب کند، در حقیقت این مکلف صوم را اتیان نکرده است.

در بحث اقل و اکثر ارتباطی صورت‌های گوناگونی قابل فرض است؛ زیرا گاهی اکثر، جزء اضافه و

گاهی شرط اضافه است و گاهی اقل و اکثر به نحو جنس و فصل یا جنس و نوع و بعضی صور دیگر است. لذا موشکافی و دقت در این صور و اینکه آیا در اقل و اکثر ارتباطی می‌توان نسبت به اکثر برائت جاری کرد، از مباحث بسیار مهم اصول است که دارای آثار عملی فراوان است و نباید مورد غفلت قرار گیرد. با داشتن طرح اجمالی از مسائل مورد بحث در اصالة الاشتغال، روشن می‌شود که قوام همه‌ی این مسائل به آن است که مکلف علم اجمالی به تکلیفی دارد. لذا دانستن حقیقت علم اجمالی و تفاوت آن با علم تفصیلی می‌تواند نقشی اساسی و کلیدی در مباحث آینده داشته باشد.

منجزیت علم اجمالی

در مورد منجزیت علم اجمالی و اینکه آیا علم اجمالی در منجزیت، همانند علم تفصیلی است یا متفاوت است و اگر تفاوت دارد چه مقدار متفاوت است، در کتب اصولیه بحث‌های گسترده و عمیقی صورت گرفته است اما به صورت خلاصه می‌توان گفت بحث از منجزیت علم اجمالی دارای سه مرحله است:

مرحله‌ی اول: آیا علم اجمالی فی‌الجمله منجزیت دارد یا اساساً علم اجمالی قدرتی بیش از شک ابتدایی ندارد و وجودش کالعدم است؟

بحث در این مرحله بنا بر مبنای مشهور **قبح عقاب بلا بیان** دارای معنا خواهد بود، و اِلَّا بنا بر مبنای **حق الطاعة** حتی احتمال نیز منجز است و نیاز به علم نیست و همان‌گونه که در مبحث قطع بیان شد، اینکه گفته می‌شود قطع منجز است بنا بر مسلک قبح عقاب بلا بیان است و اِلَّا اگر کسی قائل شود که مولا حق طاعت دارد، ولو انکشاف به اندازه‌ی احتمال باشد مادامی که مؤمن نباشد باید طبق احتمال، احتیاط شود.

این مرحله نسبت به دو مرحله‌ی دیگر اهمیت چندانی ندارد؛ زیرا روشن است که بنا بر مسلک قبح عقاب بلا بیان می‌توان گفت علم اجمالی، ما را فی‌الجمله از قاعده‌ی مذکور خارج می‌کند و این‌گونه نیست که علم اجمالی کالعدم و یا مانند شک باشد. این مطلب تقریباً مسلم است و علی‌ما نُقِل، کسی از معاریف و اساطین علم اصول قائل نشده است که علم اجمالی مانند شک بوده و فاقد اثر باشد و تنها به بعضی من لایعرف از قدما نسبت داده شده است که علم اجمالی فاقد اثر است. به هر حال لزومی به بحث در این مرحله وجود ندارد.

مرحله‌ی دوم: آیا با وجود علم اجمالی می‌توان در تمام اطراف بخصوصه، اصل مؤمن را جاری کرد؟ آری، در جامع بماهو جامع که قدر متیقن است نمی‌توان اصل مؤمن عقلی را جاری کرد، اما آیا در خصوص

هر یک از اطراف می‌توان اصل جاری کرد؟ بلکه ممکن است ادعا شود حتی با علم اجمالی می‌توان به گونه‌ای در اطراف علم اجمالی، اصول مؤمنه‌ی شرعی را جاری دانست که فرد بتواند تمام اطراف را مرتکب شود و محذوری نخواهد داشت؛ چنانکه در متن کفایه، مرحوم آخوند به این نظریه متمایل شده‌اند؛ یعنی علم اجمالی نه علت تامه‌ی وجوب موافقت قطعی و نه علت تامه‌ی حرمت مخالفت قطعی است، بنابراین اگر مقتضی برای جریان اصل در تمام اطراف باشد مانعی از جریان اصل در اطراف نخواهد بود.

مرحله‌ی سوم: بر فرض که نتوان در تمام اطراف علم اجمالی اصل مؤمن حتی اصل شرعی را جاری کرد، اما آیا در بعض اطراف می‌توان اصل مؤمن را جاری کرد یا خیر؟ ربما یقال هر چند اجرای اصل در تمام اطراف به خاطر محذوری ثبوتی یا اثباتی ممکن نباشد اما مانعی ندارد که در برخی اطراف، اصل جاری شود، البته با ملاکاتی که ذکر شده است.

بنابراین در منجزیت علم اجمالی این سه مرحله باید مورد بحث قرار گیرد.

أعلام علم اصول در این مسئله تلاش‌های علمی دقیق و فرساینده‌ای را به کار برده‌اند و نظرات متعدّد و عمیقی ارائه کرده‌اند که باید رسیدگی شود. به نظر می‌رسد کاوش در دو مرحله‌ی اخیر مسئله‌ی تنجز علم اجمالی، تا مقدار زیادی مرهون بازیابی حقیقت علم اجمالی و نقاط افتراقی آن از علم تفصیلی و بررسی مبانی قوم در این زمینه است.

بدین جهت هر چند در مبحث قطع فی الجمله درباره‌ی علم اجمالی سخن گفته‌ایم اما تحلیل مبسوط و رسیدگی به نظرات قوم را در اینجا انجام خواهیم داد.

سه مبنای اصلی در تبیین حقیقت علم اجمالی

ابتدا به مبانی أعلام در بیان حقیقت علم اجمالی خواهیم پرداخت و اگر این مبانی به خوبی روشن گردد چه بسا بسیاری از معضلات علم اجمالی حل شود.

می‌توان گفت نظرات متعدّدی در حقیقت علم اجمالی به سه مبنای اصلی بازگشت می‌کنند:

۱- مبنای فرد مردّد؛

۲- مبنای جامع بین افراد؛

۳- مبنای خصوصیات معینه‌ی غیر مردّد به نحو ابهام.

۱. کفایة الأصول، ص ۲۷۲.

مبنای اول: فرد مردد

طبق این مبنا علم اجمالی به فرد تعلق دارد. به تعبیر دیگر آنچه در علم اجمالی معلوم است فرد یا جزئی است که لاینطبق علی کثیرین است اما این جزئی مشخص، مردد است و معلوم نیست این فرد است یا فرد دیگر؛ مثلاً نماز جمعه است یا نماز ظهر. یا در جایی که علم اجمالی به نجاست احد الانائین وجود دارد فرد معلوم بالاجمال است، نهایتاً مثلاً مردد بین اناء شرقی و اناء غربی است. در حقیقت آنچه که معلوم است فرد است اما این فرد، مردد است. و این مبنا با مبنایی که معلوم را جامع می‌داند متفاوت است؛ زیرا جامع بر هر دو فرد مردد قابل انطباق است در حالی که فرد، قابل تطبیق بر بیش از خودش نیست. هرچند این فرد تفصیلاً معلوم نیست اما این اجمال، آن را از فردیت خارج نمی‌کند بلکه تنها مردد می‌نماید.

فرمایش محقق اصفهانی^{رحمته‌الله} در مبنای فرد مردد

محقق اصفهانی^{رحمته‌الله} دو اشکال بر این مبنا وارد کرده است که در حقیقت به یک اشکال باز می‌گردد و خلاصه‌ی آن چنین است^۱:

فرد مردد چیزی نیست تا متعلق علم اجمالی قرار گیرد. به تعبیر دیگر علم اجمالی یک حقیقت ذات تعلق است؛ یعنی باید متعلق داشته باشد و اساساً علم بدون تعلق معنا ندارد، مانند برخی مفاهیم نظیر عشق که بدون معشوق معنا ندارد یا پدر که بدون فرزند معنا ندارد. در علم اجمالی، علمی موجود است اما متعلق این علم چیست؟ این متعلق نمی‌تواند فرد مردد باشد؛ چون فرد مردد معقول نیست نه ذاتاً و نه وجوداً و نه ماهیتاً و هویتاً. به تعبیر دیگر نه در مرحله‌ی ماهیت و نه وجود خارجی، فرد مردد معنا ندارد؛ زیرا در هر صُغی از اصقاع، هر چیزی خودش، خودش می‌باشد نه اینکه خودش یا غیر خودش باشد، در حالی که فرد مردد یعنی چیزی یا خودش است یا غیر خودش، لذا معقول نیست. اگر عالم خارج را مدنظر قرار دهید هر موجودی خودش می‌باشد و غیر خودش نیست، کما اینکه در عالم ذهن نیز هر چه وجود دارد خودش، خودش می‌باشد و نمی‌تواند خودش نباشد و احتمال چنین چیزی یعنی سلب شیء از نفس، که معنا ندارد. بنابراین نه در عالم ماهیت و نه در عالم وجود ذهنی و وجود خارجی، فرد مردد وجود ندارد لذا متعلق علم اجمالی نمی‌تواند چنین چیزی باشد، پس نمی‌توان گفت حقیقت علم اجمالی تعلق علم به فرد مردد است.

مقرر: سید حامد طاهری

۱. محقق اصفهانی، نه‌ایة الدراية، طبع جدید، ج ۴، ص ۲۳۷.